

نشریه کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری

انشالله زندانی در ایران

معرفی کتابی از مارکوس هلویگ، خبرنگار آلمانی که ۱۳۲ روز در زندان تبریز اسیر بود.
"بازجوها میخواستند قول بدهم برای تحویل مینا احدی به ایران تلاش کنم!"

یک خبرنگار و یک عکاس روزنامه "بیلد" زمانی که در روز ۱۰ اکتبر ۲۰۱۱ در ایران با سجاد پسر سکینه محمدی آشتیانی و جاوید هوتن کیان وکیل سکینه مصاحبه میکردند، دستگیر شدند. کتاب "انشالله، زندانی در ایران" یک گزارش دقیق و مفصل از ۱۳۲ روز زندان تبریز است که این روزنامه نگار و همکار عکاس او در آنجا زندانی بودند. زندان مخفی وزارت اطلاعات در تبریز و رفتار وحشیانه بازجوها و مامورین بیرحم وزارت اطلاعات با دو خبرنگار آلمانی، حال میتوان حدس زد این جانبیان با مردم ایران چه میکنند. خواندن این کتاب را به همه فعالین مدافع حقوق انسانی و مخالفین جمهوری اسلامی توصیه میکنیم.

وزارت اطلاعات رژیم این دو خبرنگار را شکنجه میکند و آنها را مورد تحقیر و آزار شدید قرار میدهد. در عین حال آنها را وادار میکند در تلویزیون حکومت اسلامی حاضر شوند و علیه خود و علیه مینا احدی، سازمان دهنده کمپین نجات سکینه محمدی آشتیانی، حرف بزنند. در این کتاب نقش "پرس تی وی" بعنوان یک ارگان مهم شکنجه و اقرارگیری را میتوان دید. چگونه تهدید میکنند و چگونه "خبرنگار" پرس تی وی دستوراتی از بازجوها میگیرد و اطلاعات رژیم اسلامی میگیرد و چگونه خود یک بازجوی بیرحم وزارت اطلاعات است. این کتاب بخشهای زیادی را به نقش و جایگاه مینا احدی هم در کمپین نجات سکینه و هم نزد وزارت اطلاعات رژیم اختصاص داده است. در اینجا چند قسمت از این کتاب را ترجمه کرده ایم تا نشان دهیم جمهوری جنایت اسلامی تا چه حد از او میترسد و تا چه حد در کمپین سکینه محمدی آشتیانی پوزه اش بخاک مالیده شده و تشبثات رژیم را می بینیم که قیافه حق بجانب گرفته و خواهان استرداد مینا احدی میشود.

هلویگ اکنون در آلمان است و یکسال بعد از آزادی اش هنوز باید به روانشناس مراجعه کند و تحت نظر پزشک باشد. چرا که آنجا، در زندان تبریز و در مخفی گاههای تحت نظر وزارت اطلاعات به راحتی آب خوردن انسان میشوند، شکنجه میکنند، اقرار میگیرند و بعد از شکنجه، افراد را محکوم میکنند و باز هم میکشند. آنجا جهنمی است که هر کس چند روز را در آن بسر ببرد، به همین وضع دچار میشود. در این کتاب گوشه هایی از اعمال و سیاست حکومت فاشیست اسلامی و دستگاه قضایی و حقوقی آن را می بینید که تا چه حد



مبارزه علیه سنگسار یکی از عرصه های مبارزات مردم ایران علیه حکومت اسلامی بوده است. یکی از شخصیت های برجسته و شناخته شده این عرصه از مبارزه مینا احدی است. مینا احدی سازمانده و سخنگوی کمیته بین المللی علیه سنگسار است. او همچنین، عضو کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری است. کمپین نجات سکینه محمدی آشتیانی یکی از کمپین های قدرتمند و گسترده ای بود که مینا احدی آنرا سازمان داد و هدایت کرد. علاوه بر سخنرانی های زیاد در میادین شهرهای مهم جهان، در جلسات سازمانهای بین المللی مدافع حقوق زنان، در پانل های مناظره در دفاع از حقوق انسانی و همچنین استفاده از تریبونهای مختلف و شرکت در مصاحبه ها و مناظره های تلویزیونی، یکی از اقدامات او برای نجات جان یک انسان، نجات سکینه محمدی آشتیانی از سنگسار، تماس مستقیم مینا احدی با وکلای پرونده، خبرنگاران روزنامه های بین المللی، شخصیت های جهانی مدافع حقوق بشر و نمایندگان پارلمان اروپا بوده است. در جریان این سری فعالیت های گسترده دو خبرنگار آلمانی برای تهیه گزارشی در این رابطه به ایران مسافرت میکنند. جمهوری اسلامی این دو خبرنگار را بلافاصله بازداشت میکند. یکی از این خبرنگاران به اسم مارکوس هلویگ بعد از بازگشت به آلمان کتابی منتشر کرد تحت عنوان "انشالله زندانی در ایران". این کتاب مدرکی است دال بر وحشت جمهوری اسلامی از حزب کمونیست کارگری و در اینجا مشخصا از تلاشهای مینا احدی. و همچنین مدرکی است در اثبات دانست و ردالت مقامات جمهوری اسلامی در توطئه علیه مخالفین خود. ما در اینجا اطلاعاتی کمیته بین المللی علیه سنگسار در معرفی این کتاب را عینا درج میکنیم. سهند

ستم ملی در آذربایجان و راه حل آن!

(۲)
ناسیونالیسم تحت ستم نداریم! *

محسن ابراهیمی

ebrahimi1917@gmail.com

ظاهرا ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم ترک دو نیرو و دو جنبش در مقابل هم هستند. اولی عظمت طلب، مسلط، ستمگر و غالب است و دومی محکوم و تحت ستم و تحت سلطه.

قبل از اینکه به مشخصات ایدئولوژیک و سیاسی ناسیونالیسم ایرانی بپردازیم و وجوه مشترکش با ناسیونالیسم ترک را مورد بررسی قرار دهیم لازم است تاکید کنیم که ناسیونالیسم به مثابه یک جنبش نمیتواند تحت ستم باشد. این مردم منتسب به یک ملت، نژاد و یا قوم معینی هستند که مورد ستم و تبعیض قرار میگیرند. ناسیونالیسم "تحت ستم"، معمولا از ستم و تبعیض اعمال شده بر مردم معینی به عنوان ماتریال اجتماعی استفاده میکند تا برای خودش به مثابه یک جنبش مشروعیت سیاسی دست و پا کند. مشروعیتی که در نهایت قرار است آن جنبش را در قدرت شریک کند و یا به قدرت سیاسی برساند. ناسیونالیسم "تحت ستم"، جنبش سهم بری بخشی از بورژوازی از قدرت سیاسی به نام یک ملت است.

غالبا آن مردمی که ناسیونالیسم "تحت ستم" ادعای نمایندگی منافعش را دارد، در منگنه میان جنگ قدرت میان ناسیونالیسم "ستمکش" و ناسیونالیسم مسلط له میشوند. قربانی میدهند، کشته میشوند، آواره میشوند، پاکسازی قومی میشوند و بالاخره بر روی جنازه "ملتها"، بورژواهای مختلف ملت های مختلف قدرت را تقسیم میکنند و سهمشان از چپاول کل طبقه کارگر یک جامعه را تنظیم میکنند.

بی دلیل نیست که در همه موارد مشخص تاریخی، با باصطلاح رها شدن ناسیونالیسم مغلوب از زیر یوغ ناسیونالیسم حاکم، با استقلال و تشکیل کشور مستقل، تا آنجا که به زندگی واقعی مردم تحت ستم مربوط است نه از آزادی، نه از امنیت و نه از رفاه آن مردم خبری نیست. در بهترین حالت "ملت" تحت ستم به اسارت رسمی بورژواهای همان ملت، ملت خودی در میاید. همان نقشی که ناسیونالیسم حاکم ایفا میکرد به عهده ناسیونالیسم خودی میافتد. ناسیونالیسم خودی ایدئولوژی رسمی حکومتی میشود. در یک کلام به مثابه ایدئولوژی حکومتی، نقش کلاسیک دولت در یک جامعه طبقاتی را راسا به عهده میگیرد. به مثابه دولت ماورا طبقات، به نام ملت خودی و از طرف ملت خودی، شرایط بهره کشی بخشی از ملت یعنی طبقه بورژوازی بومی از بخش دیگر ملت یعنی طبقه کارگر را سازمان میدهد.

این تبیین و تحلیل فقط مربوط به مناسبات متقابل ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی از یکطرف و انواع جنبشهای ناسیونالیستی کرد و ترک و عرب و ... نیست. تاریخی و جهانشمول است. در مورد تنش انواع

انشاءالله زندانی ...

۱
 ضد انسانی است. در عین حال این کتاب گوشه ای از بن بست کامل یک سیستم ضد انسانی و مقاومت قهرمانانه مردم ایران در مقابل آن سیستم را نشان میدهد. آنجا جوانانی را میبینید که در زیر زمین های وزارت اطلاعات اسیر هستند و روحیه اعتراضی بالایی دارند. مردم اسیری را می بینید که در همان اسارتگاه با این خبرنگار آلمانی دوست شده و صف دوستی و محبت زندانیان مرز و کشور و رنگ و نژاد نمیشناسد. آنجا انسانهای اسیر فاشیسم اسلامی را با اتکا به انسانیشان در مقابل یک سیستم ضد انسانی متحد کرده است. در این کتاب زندانیان سیاسی قهرمانی را میتوان دید ببینید که باید به احترامشان کلاه از سر برداشت. رابطه انسانی عمیقی را میبینید که همه مرزهای ساختگی را درنور دیده است و انسانیت انسانها را میتوان در آن شرایط سخت مشاهده کنید. به احترام شخصیت بزرگ زندانیانی همچون رضا و علی و ... باید از جا بلند شد و سر تعظیم فرود آورد.
 در آغاز این کتاب هلوگم میگوید چگونه توجه اش به کمپین سکینه محمدی آشتیانی جلب شد...



صفحه ۳۱

”وقتی من در محل کارم بودم در دفتر روزنامه به مینا احدی زنگ زدم. مینا گفت: ”این موضوع عکس تازه از سکینه و اینکه ظاهرا عکس بی حجاب فرستاده خیلی بد است چرا که این عکس سکینه نیست.“ مینا احدی از این موضوع عصبانی است. او میگوید این عکس یک فعال سیاسی ایرانی در سوئد است ما اجازه نداریم در این کمپین مهم اشتباهاتی این چنین را اجازه دهیم پیش بیاید، و از من میپرسد شما کی میخواهید بالاخره در این مورد بنویسید؟“

صفحه ۸۰

”... در محل کار هوتن کیان هستیم و او از سجاد در بیرون اطاق عکس میگیرد و از این کار راضی است. عکاس روزنامه ما با یک نفر به اسم مصطفی که راننده تاکسی ما است حرف میزند او ما را اینجا آورده و اکنون به ما در ترجمه کمک میکند. سجاد مجددا نزدیک من می نشیند. سجاد میخواهد که مینا احدی این گفتگو را ترجمه کند. مترجم میپرسد: میتوانی به او زنگ بزنی؟“
 هلوگم: ”آیا خودش نمیتواند با تلفنش به مینا زنگ بزند؟ سجاد سرش را تکان میدهد. مترجم میگوید: ”او در تلفنش اعتبار ندارد.“ من بدون مکث تلفنم را بر میدارم و شماره مینا را میگیرم و مینا جواب میدهد و تلفنم را بر میدارد. من به او میگویم که ما در دفتر کار هوتن کیان هستیم و از شما میپرسیم که آیا میتواند گفتگوی بین من و سجاد را ترجمه کند. مینا احدی پاسخ مثبت میدهد. من بطرف سجاد بر میگردم و از او میپرسم حالش چطور است...“
 در حین مصاحبه همه دستگیر میشوند و از همان روز اول شکنجه و بی حرمتی و اقرار گیری شروع میشود.

صفحه ۸۸

بازجویی آغاز میشود.
 ”مامور وزارت اطلاعات به من میگوید: ”ما شما



را باور نمیکنیم” من به او میگویم: ”ولی این واقعیت است.“ شکنجه گرم از من میپرسد چه ارتباطی شما با مینا احدی داشتید؟ ”من به او چند بار تلفن کردم. او یک فعال مدافع حقوق انسان است من خودم را به او بعنوان یک خبرنگار معرفی کردم ما با هم حرف زدیم.“
 شکنجه گر یا بازجو میگوید: ”ما باور نمیکنیم. خانم احدی شما را به این سفر و به ایران فرستاده است.“ هلوگم: ”نه این حقیقت ندارد او میداندست که من به این سفر میایم اما او مرا به این سفر نفرستاده.“

بازجو: ”چرا از خانم احدی دفاع میکنید؟ او شما را به این وضعیت انداخته، او یک تروریست است، او از شما سوء استفاده کرده و شما را به ایران فرستاده قبول کنید اقرار کنید.“
 سرم داد میزند او با مشت محکم به شانه ام میکوبد و کتک میزند: ”اگر همکاری نکنید، وضعتان بد خواهد شد من در آن صورت نمیتوانم هیچ کاری برایتان بکنم.“ بازجو اینرا مرتب به من میگوید و دوباره کتک میزند.
 من به شکنجه گر میگویم: ”خدا چه میگوید به شما وقتی می بیند شما مرا کتک میزند چرا که خدا همه چیز را می بیند“ بازجو: ”اینجا خدایی وجود ندارد.“



صفحه ۱۵۲

”با ما یک گفتگو میکنند و برای تلویزیون فیلمبرداری میکنند.
 این شروع سوالات خبرنگار تلویزیون از من است: ”برای چه به ایران آمدید؟“ همان سوالاتی که بازجوها از من میکردند، اینجا تکرار میشود. وسط این فیلمبرداری تلویزیونی سوالاتی از یک نفر مخفی که در یک اطاق کنار دست ما نشست به دست ”خبرنگار“ میرسد و او آن سوالات جدید را نیز از ما میپرسد.

بعد از نیم ساعت مصاحبه چراغ دوربین فیلمبرداری خاموش میشود مصاحبه کننده میگوید: ”ما در اینجا فیلمبرداری را کمی قطع میکنیم.“
 مصاحبه کننده: ”من اینجا میخواهم در مورد اشتباهات شما بپرسیم، شما باید اقرار کنید بعدا همه چیز خوب میشود من به شما قول میدهم. ما میدانیم که شما با مینا احدی ارتباط داشتید، او شما را به دام انداخت. شما باید اینرا بگویید که شما وقتی به آلمان برگشتید از خانم احدی شکایت خواهید کرد، اینرا باید بگویید، فهمیدید؟“ من گردنم را کج میکنم و به علامت تأیید سر تکان میدهم.
 من میپرسم: ”چه کسی قرار است این گفتگو را در نهایت ببیند؟“ واقعا میخواهید اینرا در تلویزیون ایران نشان دهید؟ یا اینکه این قرار است کمک کند که یک گفتگو در مورد ما از یک راه دیگر ایجاد شود؟

از خودم میپرسم چه اتفاقی میفتد اگر در دنیا اینرا پخش کنند، یک نمونه از پرو پاگانده نفع جمهوری اسلامی و هدفشان اینست بگویند نگاه کنید مارکوس هلوگم اقرار میکند.



عراق، کردستان تحت رهبری و حکومت دولت بارزانی روی داده است. این فقط آمار ثبت شده است. آماری که فقط انعکاس کوچکی از جنایاتی را نشان میدهد که اکثر پنهان هستند و به بیرون درز نمیکند.

در ۷ آوریل ۲۰۰۷ دعا خلیل اسود ۱۷ ساله در شهر بشیقه در کردستان عراق سنگسار شد. کلیه‌های وی‌دی‌بی نشان داد که این دختر جوان، به خاطر سرریز زدن از ازدواج اجباری با پسر عمیش که بنا بر مذهب و سنت مذهبی "عقدش با پسر عمیش در آسمانها بسته بود" و به خاطر دل بستن به یک مرد دیگر که عرب زبان بود، زیر نظر پلیس دولت مستقل کرد سنگسار شد. این مهم است که این دختر جوان، زیر نظر پلیس دولت مستقل کردستان، زیر نظر پلیس کردستان عراق سنگسار شد. نقش پلیس دولت مستقل کردستان چه بود؟ حفظ نظم برای اجرای امن این توحش! این فقط یک نمونه از توحش علیه زنان در کردستان مستقل است. نمونه ای که برحسب اتفاق در تلفن موبایل ثبت شده است. اینکه کردستان مستقل صحنه چه جنایاتی است که در تلفن موبایل کسی ثبت نشده است را هیچ کس نمیداند!

با توجه به تمام این فاکت‌های تاریخی، نیازی به استدلال تئوریک نیست تا ثابت شود که ناسیونالیسم مدعی دفاع از ملت تحت ستم، اکثریت عظیم آن "ملت" را نه تنها از تبعیض اقتصادی علیه کارگران و استبداد سیاسی علیه مردم و توحش ضد زن و غیره نجات نمیدهد بلکه خود همه این تبعیضات و لگدمال کردن حقوق انسانی را در قالب یک دولت جدید به نمایندگی از همان ملت سازمان میدهد. در بهترین حالت، با پایان ستم ملی، ستم و تبعیض بر توده های وسیع محروم توسط بورژواهای بومی و خودی را مجدداً و در ابعاد وسیعتری سازمان میدهد.

با توجه به همه این نکات، الان میتوان به خصوصیات مشترک ناسیونالیسم مسلط عظمت طلب ایرانی و ناسیونالیسم "تحت سلطه" و مشخصاً ناسیونالیسم ترک پرداخت. در ادامه این مطلب به این موضوع خواهیم پرداخت.

* توضیح نویسنده: مطلبی که پیش رو دارید از نقطه نظر مضمون ادامه شماره قبلی است و بر اساس سخنرانی در جلسه سخنرانی در پالتاک تنظیم شده است اما ادیت شده آن سخنرانی نیست. به خاطر اهمیت موضوع و محدودیت زمانی جلسه پالتاکی، نویسنده این سطور تصمیم گرفت مضمون سخنرانی در آن جلسه پالتاکی را با جزئیات بیشتری و با اتکاء به فاکت‌های تاریخی بازنویسی کند. در نتیجه این مطلب به صورت یک مطلب مستقل از سخنرانی در جلسه پالتاکی تنظیم شده است و ادامه مطلب هم به همین صورت تدوین خواهد شد.

سرمایه دار و ریاضت اقتصادی بانک جهانی را بر جان و زندگیش اعمال کند؟

سودان جنوبی، تازه ترین کشور مسقل است که در جغرافیای سیاسی جهان ظاهر شده است. اگر کسی تصور میکرد استقلال این کشور از باند اسلامی حاکم عمرالبشیر دریچه امیدی در مقابل مردمی باز کند که در فقر غوطه میخورند حتما ماهیت ارتجاعی جنبشهای ناسیونالیستی-قومی را نمیشناسد. هنوز سه سال از عمر استقلال نگذشته است که جنگ بورژواهای بومی بر سر سفره چپاول، جهنمی از آوارگی دهها هزار نفره، گرسنگی و گشتار و خشونت قومی و گورهای دسته جمعی راه انداخته است. رئیس جمهور و معاونش بر سر کنترل شریان نفت که ۹۰ درصد درآمد کشور را تامین میکند به جان هم افتاده اند. و برای رسیدن به اهدافشان همان ابزار کثیفی را به کار میبرند که در زرادخانه سیاسی همه ناسیونالیستهای دهه های اخیر قرار دارد: تحریک و نفرت پراکنی ملی و قومی. اینها رهبران "جنبش آزادیبخش مردم سودان" هستند که به نام نمایندگی منافع اقوام دینکا و نوئر در جنوب، مشترکا ناسیونالیسم جنوب در مقابل شمال را نمایندگی کردند و روی موج ناسیونالیسم به قدرت سیاسی رسیدند و به نام همان اقوام و با تحریکات قومی نبرد بر سر تقسیم ثروت و قدرت را در کشور مستقل پیش بردند. همین الان، رئیس جمهور سالوادور گی بر به عنوان رهبر قبیله دینکا در نتش با ریک ماکار به عنوان رهبر قبیله نوئر همان مردمی را به خون میکشند که قبلاً به عنوان نماینده شان کشور مستقل تشکیل دادند.

چرا دور برویم؟ کردستان عراق، از زیر سلطه ناسیونالیسم حاکم حزب بعث عراق رها شده است و به استقلال دست یافته است. در همین کردستان مستقل زیر سلطه مسعود بارزانی وضع چگونه است؟ اگر ستم ملی پایان یافته است، اگر تحقیر ملی نیست، اگر تبعیض به خاطر ملیت و قومیت نیست، اگر به خاطر انتساب به "ملت و قوم" کرد مردم تحت تبعیض نیستند، اما کارگران کردستان به حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعیشان دست یافته اند؟ حق تشکل دارند؟ حق اعتصاب دارند؟ حق اعتراض دارند؟ دستمزدشان پاسخگوی یک زندگی انسانی و مرفه است؟ اگر بیکار شوند از حق بیمه بیکاری برای یک زندگی انسانی برخوردار هستند؟ آیا کارگران و سرمایه داران و آقازاده های "کرد" از حقوق مشابهی برخوردار هستند؟ آیا توده های وسیع مردم کرد زبان به رفاه اقتصادی و امنیت سیاسی رسیده اند؟

وضعیت کارگران مهاجری که روی پیشانیشان ملیت "کرد و عرب" نصب شده است چگونه است؟ همه گزارشها و اخبار همه ساینها نشان میدهد که این کارگران - از کارگران عرب زبان عراق گرفته تا کارگران کرد زبان از ایران - همان وضعیت تحقیر آمیز و برده واری را دارند که کارگران مهاجر شیخ نشینهای منطقه خلیج از آن رنج میبرند. تحت سلطه حکومت مستقل کردستان، حکومتی که به نام رهایی از ستم و تبعیض ملی بر سرکار آمده است، کارگران "ملت‌های" دیگر از ابتدایی ترین حقوق انسانی هم برخوردار نیستند! وضعیت "حقوق بشر" در این حکومت مستقل کردستان چگونه است؟ تنها در فاصله ژانویه و مارس همین سال ۴۰ قتل ناموسی در کردستان

ستم ملی ... ناسیونالیسمها صادق است. زندگی واقعی اکثریت مردمی که در طول قرن بیستم و به یمن جنبشهای ناسیونالیستی مستقل شده اند همین را نشان میدهد. حدود یک قرن و نیم پیش، ۳۲ کشور مستقل در جغرافیای سیاسی جهان وجود داشتند. امروز این تعداد به بالای ۱۹۰ رسیده است. مشخصاً در ۱۱۱ سال گذشته ۱۴۱ کشور مستقل اعلام موجودیت کرده اند. یعنی در کمتر از یک سال یک کشور جدید چشم بر جهان گشوده است. یک "ملت" جدید صاحب کشور شده است. ناسیونالیستها قاعدتاً باید در اشک شوق غرق شوند که این همه "ملت" صاحب هویت شده اند! اما تردیدی نیست که توده های وسیع مردم آن کشورها احتمالاً لحظات کوتاهی - آنهم به خاطر توهم رهایی از فقر و تبعیض - در این اشک شوق سهیم بوده اند. توهمی که در همه این کشورها بسرعت توسط عملکرد خود ناسیونالیسم تازه به قدرت رسیده پایان یافته است.

چند کشور مستقل با فروپاشی امپراطوری بزرگ عثمانی که از دروازه های اتریش تا شرق ایران، از قفقاز تا شمال آفریقا را در برمیگرفت برجای مانده است؟ در کدام یک از این کشورها شهروندانی که به نام ملت و قوم و مذهب صاحب کشوره شده اند کوچکترین بهبودی در زندگیشان حاصل شده است؟ اولین و مهمترین کشور باقیمانده از فروپاشی امپراطوری عظیم عثمانی، جمهوری ترکیه به رهبری آتاتورک بود که اتفاقاً به نام هویت ترکی، تبعیض علیه "ملت‌های" دیگر را با قساوت تمام مستقر کرد. علاوه بر قتل عام و بی خانمان کردن میلیون "ارمنیها و یونانیها"، جمعیت عظیم کرد زبان این کشور مستقل تحت عنوان "ترک‌های کوهی" مورد تبعیض سیستماتیک قرار داشته اند که همچنان ادامه دارد. به لیست دیکتاتورهایی که در راس فاسدترین و خونخوارترین حکومت‌های سرمایه داری در آسیا و آفریقا قرار دارند نگاه کنید. اکثریشان رهبران و دست اندرکاران احزاب ناسیونالیستی هستند که در نیمه قرن بیستم در آفریقا و آسیا بر روی موج مبارزات عدالتخواهانه و آزادیخواهانه توده های محروم علیه استعمار و امپریالیسم به قدرت رسیده اند!



آیا غیر از این است که در هفت کشور مستقل که بر روی ویرانه های یوگسلاوی سابق برپا شده اند، آقازاده های بومی و ملی و وطنی جای آقازاده های سرمایه داری دولتی یوگسلاوی را گرفته اند؟ برای کارگر صربستان و کروشیای و بوزنیا و ... چه فرقی میکند که برده مزدی کدام سرمایه و کدام سرمایه دار با کدام ملیت باشد؟ چه فرقی میکند که کدام دولت و کدام رئیس جمهور، حاکمیت طبقه

انشالله زندانی ...

۲

بعد از یک فیلمبرداری طولانی میگویند قطع! و بمن میگوید، شما خوب بودید. بعد از قطع گفتگو مجدداً او بمن میگوید میترسید که به شما اتهام جاسوس بزنیم؟ و...

وقتی در ماشین بطرف زندان مخفی وزارت اطلاعات برمیگردیم ... افکارم معشوش است. با خودم فکر میکنم ژورنالیست در مقابل دوربین به من اتهام جاسوسی نزد و اینرا نگفت.

من با آنها کنار آمدم و یا بهتر است بگویم "همکاری" کردم. من عذاب وجدان دارم چرا که در این گفتگو مینا احدی را همچون عامل اصلی آمدن ما به ایران معرفی کردم. اگر چه او از ایران بسیار دور است و در آلمان زندگی میکند و امنیت دارد. من از ترس جان خودم به اینها کمک کردم که علیه مینا حرف بزنند. من بسیار متاسفم با خودم فکر میکنم "وقتی به آلمان رفتم معذرت خواهی خواهم کرد وقتی در خانه بودم اینرا انجام خواهم داد و..."

صفحه ۱۵۳

"رضا، هم سلولی من میپرسد: "تو اینجا نبودی؟" از حالت خودم و علائمی که به او میدهم میگوید: "تو در تلویزیون بودی." اینرا حدس میزند! من از گفتگو و مصاحبه خودم با او حرف میزنم و از اینکه خجالت میکشم که تقصیرها را در این مصاحبه به گردن مینا احدی انداخته ام. "این اما مشکلی نیست." رضا سعی میکند مرا دلداری دهد. "مردم ایران همه میدانند که تو از ترس این کار را کردی، چرا که ترا زیر فشار گذاشته اند و تو ترسیده ای و این کار را کرده ای، اینرا همه میدانند."

صفحه ۱۶۸

بعد از دو ساعت بازجویی با سوالاتی که تکراری هستند یک بازجوی دیگر یک اتهام دیگر را مطرح میکند! "شما با مینا احدی همکاری کردید، میدانید که او یک تروریست است؟ میدانید که او با یک سازمان تروریستی به اسم کومه له، فعالیت میکرد است؟" مترجم اینها را برابم ترجمه میکند. جواب میدهم: "برای من شناخته شده نیست که مینا احدی یک تروریست است. برای منم افراد دیگری از این گروه که شما اسمش را بردید شناخته شده نیستند." او تکرار میکند: "شما باید همکاری کنید." یک مامور دیگر وزارت اطلاعات به من نگاه میکند و به انگلیسی میگوید: "آلمان تروریستها را پشتیبانی میکند، آلمان باید این تروریست را به ما تحویل دهد."

پاسخ: "من نمیتوانم تصور کنم که کشور من تروریستها را پشتیبانی کند اگر شما مدارک کافی دارید اینرا اثبات کنید. اگر شما مدارک کافی را ارسال کنید ادارات آلمانی مینا احدی را دستگیر خواهند کرد." بازجو سوال میکند: "وقتی شما به آلمان برگشتید شما بما کمک خواهید کرد مینا احدی را پیدا کنیم؟" پاسخ میدهم: "بدیهی است." اینرا میگویم و سعی میکنم در حد امکان جدی بنظر برسم. آیا واقعا این افراد فکر میکنند که من با آنها همکاری خواهم کرد به عنوان به اصطلاح جاسوس حکومت ایران؟

بازجو: "پس شما باید به دیدار ما در سفارت ایران بیایید." بازجو همچنان روی موضوع مکث کرده و سوالات را ادامه میدهد من پاسخ میدهم: "بله من

اینرا انجام خواهم داد." دروغ میگویم، به اطاقم برمیگردم و با عصبانیت به رضا میگویم الان حرفهای دیگر میزنند اینها واقعا روانی هستند. این بار ناگهانی میگویند: "میدانید که مینا احدی تروریست است." به خودم میگویم الان من جاسوس نیستم بلکه بیشتر از آن تروریست هستم در مغزم همه چیز تکان میخورد و گوشهایم صدا میدهد.

این حرف رضا هم بندی من است که با یک لیخند ناشی از خستگی بر زبان میآورد: "به سیستم حقوقی جمهوری اسلامی خوش آمدید." "وقتی شما جاسوس نیستید پس یک تروریست هستید وقتی تروریست نیستید پس دلال مواد مخدر هستید بهر حال شما مقصر هستید."

و در پایان با سازمان دادن ملاقات با خانواده و باز



هم نقش بازی کردن این دو نفر، حکومت اسلامی از اینها میخواهد همواره بگویند حالشان خوب است و شکنجه نمیشوند و ...

بر اثر اعتراضات بین المللی و اعتراض در آلمان در نهایت با سفر وزیر امور خارجه وقت آلمان (وستر وله) به ایران و دادن قولهایی به حکومت اسلامی این دو نفر آزاد میشوند. از جمله اخباری که به کمیته بین المللی علیه سنگسار رسید، یکی از قولها ظاهراً قول ایجاد محدودیت در فعالیتهای مینا احدی در آلمان بوده است...

در روز ۱۹ فوریه ۲۰۱۱ دو خبرنگار با پرداخت ۳۵۰۰۰ یورو آزاد میشوند. این عکس بالا لحظه ورود آنها به آلمان است. هلوپگ در ۱۷ فوریه ۲۰۱۲ کتابش را به اسم "انشالله زندانی در ایران" منتشر میکند.

کمیته بین المللی علیه سنگسار
ژانویه ۲۰۱۴

"مجازات اعدام باید فوراً لغو گردد. اعدام یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد (نقص عضو، تنبیه بدنی، و غیره) تحت هر شرایطی ممنوع است. همچنین مجازات حبس ابد باید لغو شود."

از برنامه حزب کمونیست کارگری

۳۵ سال از آن روز میگذرد

خلیل جلیلی

روز ۱۱ بهمن ماه ۱۳۵۷ از تبریز به طرف ارومیه حرکت کردم. بخاطر بسته شدن جاده بین مرند و خوی بوسیله روستائینی که هنوز از شاه طرفداری میکردند، مجبور شدم مسیرم را تغییر بدهم و شب را در مسافرخانه کوچکی در تاسوج بمانم. همه جا حرف از آمدن خمینی به ایران بود. از چهره های مردمی که در قهوه خانه جمع شده بودند و به اخبار رادیو بی بی سی گوش میدادند، میشد نگرانی آنها از آینده را تشخیص داد. احساس بدی به من دست داده بود. نگران بودم. احساس ناامنی میکردم. فردای آنروز، یعنی صبح روز ۱۲ بهمن، صبحانه ام را با یک احساس ترس خوردم. اخبار از ورود هواپیمای حامل خمینی به آسمان ایران حکایت میکرد. برای من، که هر روز در تظاهراتهای خیابانی در شهرهای تبریز، ارومیه و سلماس، و قبل از آن در تظاهراتهای دانشجویی علیه حکومت شاه شرکت کرده بودم، ورود خمینی به ایران به معنی قدرتمند شدن جریان اسلامی و شروع یک دوره تاریک و ترسناک بود. چنین احساسی مدتی پیش از این هم به من دست داده بود. یعنی زمانی که در یک تظاهرات وسیع خیابانی در ارومیه شعار "ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست" که از پشت بلندگو های قوی پخش میشد، شعار "مرگ بر شاه" را ساکت کرده بود. تلاش ما برای تشویق مردم به تکرار شعار "مرگ بر شاه" به جایی نرسیده بود. همچنین یاد این اقدام که چطور من و یکی از دوستانم چندی پیش، شب تا صبح بیدار مانده بودیم و اعلامیه ای با این مضمون که "مردم مواظب باشید از چاله به چاه نیافتید، حکومت اسلامی یعنی ارتجاع و فاشیسم، یعنی بدتر از حکومت شاه ... و ..." آنرا در یک تظاهرات خیابانی در شهر سلماس پخش کرده بودیم. روز ۱۲ آن، با یک احساس دوگانه، از یکطرف خوشحال از اینکه توانسته بودم با عوض کردن مسیرم از خطر حمله روستائیان طرفدار شاه در امان باشم، و از طرف دیگر ناراحت از اینکه هواپیمایی که در بالای سرم بطرف تهران در حرکت بود داشت سمبل ارتجاع مذهبی را به ایران حمل میکرد، از تاسوج بطرف سلماس و از آنجا بطرف ارومیه براه افتادم.

منتخبی از نظرات بینندگان برنامه ترکی کاتال جدید

ترجمه و تنظیم از: فراز آزادی

* "من از زنگان تماس میگیرم. من یک کارگرم، در ایران حقوق یک میلیونی هم نیست، ما کاملا در فقر و فلاکت هستیم، من با موتور خودم برای کارگری میرفتم، اینجا و آنجا برای کار میرفتم. الان موتورم را گرفته اند و برای تحویل آن پول زیادی میخوانند، جریمه میخوانند از من بگیرند! اینجا خیلی بی ... هستند که حد و اندازه نداره! همه چیز این مردم را دزدیده اند، ناموس مردم را هم دزدیده اند، چرا این مردم خوابیده اند و بیدار نمیشوند! من اینجا و آنجا کارگری میگردم با همین موتور و الان ۳۰۰ هزار تومان پول میخوانند تا تحویل ام دهند، قیمت موتور من بیش از ۲۰۰ هزار تومان نیست! در حقیقت اینجا موتور منو دزدیده اند، دو برابر قیمت موتورم را میخوانند از من بگیرند! در واقع دارند موتورم را دوباره بخودم میفروشند! از برنامه خوبتان تشکر میکنم."

* "من از تبریز تماس میگیرم. آقای ابراهیمی من به عنوان یک کارگر ساختمانی در ماه ۴۵۰ هزار تومان حقوق و درامدم هست، من با این پول چکار میتونم بکنم! آیا میتونم مثلا مخارج زندگی اهل و عیال ام را تامین کنم، واقعا انسان شرمنده زن و بچه اش میشه در این وضعیت، در کدام دولت و در کجا میتوان کسی را پیدا کرد که بگوید با ۴۵۰ هزار تومان میشه زندگی کرد، آخه چگونه میشه خانواده اداره کرد؟ من واقعیتش الان همسرم در کنارم نشسته، چیزی نمیتونم بگم، اصلا با این پول هیچ کاری نمیشه کرد، فقط میتونم بگم که شرمنده خانواده ام هستم، همین! از هر انسانی، بهر حال خانواده اش یه حداقل انتظاراتی دارند، کسی که نتونه این حداقل ها و ابتدائی ترین توقعات خانواده و همسرش را تامین کنه، چطور میتونه غرور خودش را حفظ کنه در برابر خانواده اش! این که برخی ها زنگ میزنند و میگند ما دو میلیون درآمد داریم و اینجا، دروغه! هیچ کارگری در ایران دو میلیون نمیتونه درآمد داشته باشه، دروغه، حقوق کارگر همین ۴۵۰ هزار تومانه و بس! الان در اینجا مزد روزانه کارگر فصلی، تازه اگه کار پیدا بشه - یعنی حد اکثر پنج شش ماه در سال که کار

بلد هم باشه، ۳۵۰ هزار تومانه! از برنامه شما تشکر میکنم و ممنونم از اینکه صدای ما را بگوش همه مردم میرسانید، موفق باشید!"

* "آقای ابراهیمی سلام و خسته نباشید. آقای ابراهیمی دیگه در ایران راهی نمادند، فقط باید شما به روزی را اعلام کنید که همه مردم ایران در آن روز بصورت میلیونی به خیابانها بریزند و تظاهرات کنند و این رژیم را بزیر بکشند. دیگه راه علاجی به غیر از این نیست. واقعا مردم دیگه پدرشان در آمده، ما همه باعث و بانی این وضعیت را بخوبی میدانیم، این رژیم هست باعث و بانی این وضعیت. فقط باید تاریخی را اعلام کنید. باید به خیابانها ریخت، بهر حال باید یکی بمیرد که دیگری زنده بماند."

* "هدف آقای ابراهیمی در این برنامه نشان دادن حق کارگر نیست، با رژیم کار دارد، با رژیم مشکل دارد. من از شهریار زنگ میزنم. من کارخانه دارم. من کارم را با ۴۵ نفر کارگر شروع کردم و الان دیگه تعطیل کرده ام. من هیچ غرضی با آقای ابراهیمی ندارم، من ارادت خاصی به ترکها دارم. اما یه چیزی بگم که شما نباید با همه چیز سیاسی برخورد کنید، شما همه اش بر علیه رژیم تبلیغ میکنید، اقا موضوع را قاطی نکنید. اگه کارگره، از کارگر صحبت کنید. چه ربطی به رژیم داره؟ کارگر ایرانی دزده! جنس منو داغون کرده، کارگاه منو داغون کرده! برعکس، کارگر افغانی خوب کار میکنه و خوب هم حقوق میگیره. اجازه بدید، شما شبکه ای راه انداخته اید که با گفته تان فرق داره! شما اصلا نگاه کنید ببینید ملت راضیه یا نه؟ اقا من خودم بشخصه به شما میگم که دولت بمن وام داده، و کارخانه منو راه انداخته، ولی ضربه را کارگر به من زده اقا!"

* "آقا من میخوام با آن آقای کارفرما دعوا کنم، چرا باید ایشان اینطوری بگند؟ کارگر افغانی چون کارت سبز نداره، خوب کارفرما ها بیمه نمیدهند برایش، بیشتر هم ازش کار میکشند و چون مجبوره صدانش در نمیداد، به همین دلیل ساده کارگر افغانی به نفع سرمایه داره، والا کارگر افغانی و ایرانی نداریم. مگه چه فرقی داره؟ هر دو کار میکنند. دستتان درد نکنه از برنامه خوبتان، کار خیلی خوبی میکنید با پخش این برنامه ها، ممنون!"

* "آقای ابراهیمی، اینها که زنگ میزنند، صدایشان را قطع کن، صدایشان را خاموش کن، اینها از وضعیت مردم خبر ندارند. اینها از مشکلات مردم خبر ندارند، اینها جنایتکار هستند. از شما خواهش میکنم که صدای اینها را خاموش کنید، قطع کنید." (منظور این شنونده همان کارفرمایی بود که قبل از ایشان زنگ زنده بود.)

* "سلام و خسته نباشید، اقا من خودم کارگرم، در اردبیل زندگی میکنم، در نانوای کار میکنم، ماهیانه ۴۵۰ هزار تومان حقوق به ما میدهند، با این حقوق نمیتونیم زندگی کنیم! از تعزیرات میان و چونه نان را وزن میکنند و اگه وزنش کم بشه جریمه مان میکنند. اینجا فقط بلدند که جریمه کنند، اتحادیه هم داریم که طرف دولت را میگیرد، هیچ کاری برامون نمیکند."

* "سلام، من فقط میخوام بگم که آن سرمایه دار که آمده میگه، کارگرا از من می دزدند! وقتی سرمایه دار به من ۴۰۰ هزار تومان ماهیانه میدهد، من با این ۴۰۰ هزار تومان چطور میتونم زندگی کنم؟ من باید بزدم دیگه، سرمایه دار درست میگه، ما تمام و کمال میدزدیم، درست میگه! من وقتی ۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار تومان حقوق میگیرم، اگه نذردم نمیتونم زنده بمانم، باید بزدم! ببینید اول سرمایه دار از من میدزده، آن از حقوق من میزنه، از حقوق من میدزده، به من ۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار تومان میدهد، من هم مجبورم بزدم، چون این حقوق کفاف زندگی منو نمیده، دزدی کردن برای من حلال هست. من میخوام صدای منو پخش کنید تا این حرف منو آن سرمایه دار بشنود. اگه او از ما نذرده، ما ازش نمی دزدیم!"

* "سلام آقای ابراهیمی، حالتان خوبه؟ من یه کارگرم و میخوام این کارفرماهایی که حق سنوات ما را نگه میدارند و نمیدهند و یا از حق بیمه ما میزنند، مثلا بجای ماهیانه ۳۰ روز، ۶ روز و یا ۱۰ روز بیمه واریز میکنند. اینها بیش از همه دزدند، اصلا دزد اصلی اینها هستند، اینها ۵۰۰ هزار تومان میدهند به کارگر که با این حقوق اصلا نمیشه زندگی کرد، خوب خودشان دزدند، چرا میگند که کارگر دزده؟ کی اینجا دزدی کرده کارفرما یا ما؟ چطور دزدی کرده کارگر؟"



”نظام سرمایه داری مسبب و عامل بقاء کلیه مصائب گریبانگیر انسان امروز است. فقر و محرومیت، تبعیض و نابرابری، اختناق و سرکوب سیاسی، جهل و خرافه و عقب ماندگی فرهنگی، بیکاری، بی مسکنی، ناامنی اقتصادی و سیاسی، فساد و جنایت همه و همه محصولات گریزناپذیر این نظامند. سخنگویان بورژوازی در انکار این حقیقت، خاطر نشان میکنند که این مصائب را سرمایه داری ابداع نکرده است، که همه اینها مقدم بر سرمایه داری وجود داشته اند، که استثمار و تصاحب دسترنج تولید کنندگان، استبداد، تبعیض، ستمگشی زن، جهل و خرافه و مذهب و فحشاء کمابیش به قدمت خود جامعه بشری اند.

آنچه در این میان پرده پوشی میشود این واقعیت است که اولاً، همه این مصائب و محرومیت ها در این جامعه محتوا و معنای جدیدی متناسب با نیازهای جهان سرمایه داری یافته اند و هر روز از نو در متن سرمایه داری مدرن امروز، به عنوان اجزاء لایتنجری این نظام، باز تولید میشوند. منشاء فقر و گرسنگی، بیکاری و بی مسکنی و ناامنی اقتصادی در انتهای قرن بیستم، نظام اقتصادی انتهای قرن بیستم است. استبدادها و دیکتاتوری های خونین، جنگها، مردم کشی ها و سرکوب و اختناق که سهم صدها میلیون انسان امروز از زندگی است، حکمت خود را از نیازها و ملزومات نظام حاکم بر جهان امروز میگیرد و به منافی در همین جهان خدمت میکند. فرودستی زن امروز در کل پهنه جهان، محصول اقتصاد و اخلاقیات قرون وسطی نیست، محصول نظام اقتصادی و اجتماعی و ارزش های اخلاقی جامعه امروز است.

ثانیاً، این بورژوازی و نظام سرمایه داری است که دائماً به سرسختانه ترین وجه با تلاش هر روزه توده های وسیع مردم در چهارگوشه جهان برای فائق آمدن بر این مشقات و محرومیت ها و عقب ماندگی ها مقابله میکند. تلاش هر روزه کارگر برای بهبود اوضاع اقتصادی و رفاهی و حقوق مندی توده وسیع مردم با مانعی جز بورژوازی و دولت ها و احزاب و مبلغینش روبرو نیست. خیزش های توده های وسیع مردم در مناطق عقب مانده و محروم برای دخالت در سرنوشت خویش، بعنوان اولین مانع با نیروی قهریه بورژوازی محلی و بین المللی روبرو میشود. دولت، نهاد مذهب، رسانه ها و دستگاه های تبلیغاتی عظیم بورژوازی، سنت ها و اخلاقیات و نظام تربیتی و آموزشی طبقه حاکمه سازنده ذهنیت های عقب مانده، متعصب و تبعیض گر در بین توده مردم و نسلهای پی در پی است. جای تردید نیست که این سرمایه داری و بورژوازی است که سد راه نقد و تغییر جهان امروز توسط میلیون ها انسانی است که نه فقط از نظام موجود به تنگ آمده اند بلکه کمابیش خطوطی را که یک جامعه شایسته انسان باید بر طبق آن سازمان باید شناخته اند.

امروز، در انتهای قرن بیستم، در اوج جهانی شدن سرمایه و سرمایه داری، در دل عظیم ترین انقلابات تکنولوژیکی، بشریت در یکی از خطرناک ترین دوره های تاریخ خود سیر میکند. مساله بقاء فیزیکی معضل میلیون ها انسان از کشورهای فقر زده آفریقا و آسیا تا قلب پایتخت های اروپای غربی و آمریکاست. امید توسعه اقتصادی جوامع عقب مانده دیگر به تمامی به یاس مبدل شده است. رویای رشد جای خود را به کابوس دائمی قحطی و بی غذایی و بیماری داده است. در اروپا و آمریکای پیشرفته بدنبال سالها رکود عمیق اقتصادی، نوید نیم بند "رونق بدون اشتغال"، عیناً همین کابوس را جلوی دهها میلیون خانواده کارگری گرفته است. جنگ و مردم کشی در ۵ قاره بیداد میکند. عظیم ترین عقبگردهای فکری و فرهنگی در جریان است، از بالا گرفتن مجدد جهالت مذهبی، مردسالاری، نژاد پرستی، قوم پرستی و فاشیسم تا سقوط حقوق و شان فرد در جامعه و رها شدن هستی و زندگی میلیون ها مردم از کودک و پیر و جوان به دست بیرحم بازار آزاد. جنایت سازمان یافته در اغلب کشورها به یک واقعیت پابرجا در زندگی روزمره مردم و حیات اقتصادی و سیاسی کل جامعه تبدیل شده است. اعتیاد به مواد مخدر و قدرت روز افزون شبکه های جنایی تولید و توزیع آنها یک معضل عظیم و لاینحل بین المللی است. نظام سرمایه داری و اصل اصالت سود کل محیط زیست را با خطرات جدی و لطمات جبران ناپذیری روبرو ساخته است. در این میان متفکرین و سخنگویان بورژوازی حتی مدعی ارائه پاسخی در قبال این اوضاع نیستند. این واقعیت عملی سرمایه داری امروز است که آینده بسیار هولناکی را پیشروی کل مردم جهان گرفته است.“

از برنامه حزب کمونیست کارگری ایران



نشریه

کمیته آذربایجان

حزب کمونیست کارگری ایران
است

این نشریه هر ۲ هفته ۱ بار
جمعه ها منتشر میشود

سر دبیر: جلیل جلیلی
jaliliuk@yahoo.com

دبیر کمیته آذربایجان:
محسن ابراهیمی
ebrahimi1917@gmail.com

نشریه سپند را بخوانید، برای آن
مطلب و گزارش بنویسید. نظرات
خود در مورد مسائل و نکات مطرح
شده در این نشریه را با ما در میان
بگذارید

برنامه های زنده کانال جدید

هر روز از ساعت ۹ تا ۱۱ شب بوقت تهران
۱۲ و نیم تا ۲ و نیم بعد از ظهر بوقت شرق آمریکا
۶ و نیم تا ۸ و نیم شب بوقت اروپای مرکزی پخش میشود.

این برنامه ها همزمان در اینترنت قابل دسترسی است

www.newchannel.tv

تلویزیون کانال جدید درسایت GLWIZ زیر اسم NEGAH E SHOMA نیز قابل مشاهده است
<http://www.glwiz.com/>

مشخصات پخش تلویزیون ۲۴ ساعته کانال جدید

ماهواره هات برد: فرکانس ۱۱۲۰۰- اف ای سی ۶/۵ عمودی سیمبل ریت ۲۷۵۰۰ شبکه

برنامه مستقیم کانال جدید به زبان ترکی

روزهای شنبه از ساعت ۹ تا ۱۱ شب بوقت تهران پخش میشود

شما را به دیدن برنامه های کانال جدید دعوت میکنیم